شرح جام جهان نما

محمد بن سعید الدین بن عز الدین

(محرم الحرام سنه ۱۲۷۱ هجری)

۵

عالم [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]

دل [illegible]
مقصود [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیحد [illegible] ذوالجلالی که وحدتش منشاء احدیت و [illegible] حمدیت

و مرآت ازلیت و ابدیت [illegible] اولیت و آخریت و [illegible]

حقیقت [illegible] که حد فاصل [illegible] عبارت بود [illegible] و برزخ [illegible]

[illegible] از [illegible] و حقیقت محمدی خود [illegible] وحدت

که اصل قابلیات جمیع اشیاست احدیت و واحدیت از و ناشی [illegible]

[illegible] شیئیت که واحدیت از و ناشیست چه واحدیت مرتبه تفصیل

[illegible] وحدت مرتبه اجمال اما انتشاء احدیت که مراد [illegible] مرتبه اطلاق

[illegible] یافت احدیت درین مرتبه است و اللاتعین الحقیقیة مرتبه احدیت

منشاء [illegible] است و مرآت ازلیت و ابدیت بنابر آنچه ازل [illegible] که [illegible]

ذات است و لا میز را مرتبه صفات و [illegible] افعال است [illegible] درین [illegible] مرتبه [illegible]

شود چه در مرتبه ذات [illegible] هیچ چیز را اصلا [illegible] میان

ذات [illegible] احدیت من کل الوجوه و صفات که مرتبه [illegible] ربط [illegible]

ازین [illegible] که اصل قابلیات اشیاست نسبت [illegible] ذات

[illegible] نسبت ذات [illegible] اشیاء معقول بود [illegible] بر دو [illegible]

[illegible] مشهود [illegible] فاصل میان ذات

و صفات است [illegible] با این تمیز [illegible] و برزخ

و نیز حایل میان بحر ذات و صفات که جامع هر دو است اشارت و عبارت
ازین مرتبه [illegible] هستند و حقیقت محمدی [illegible] این مرتبه است ولی اعتبار
غلبه بطون و ظهور که مرتبه ذات و صفات است ولی اعتبار توجه
باطن و ظاهر که مرتبه احدیت و واحدیت است تا برزخ عالم شود
لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
[illegible] اولیت و آخریت [illegible] و مبدا و مرجع
و صفات [illegible] هر شی [illegible] مرجع او و [illegible] بودن او در مرتبه احدیت [illegible]
که هیچ چیز با او نبود و آخریت در مرتبه واحدیت [illegible]
آخریت [illegible] مرتبه [illegible] مرتبه احدیت است [illegible]
[illegible] حصری که [illegible]
[illegible] کمال [illegible]
ست از عدم توقف [illegible] ظهور و بروز [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] ذات [illegible] و اسماء [illegible] از توقف [illegible]
حق [illegible] و مراد بکمال ذاتی اینجا کمال [illegible] ذات از حیثیت
ظهور [illegible] کمال اسمائی کمال [illegible] اسماء از حیثیت مذکور و آن [illegible]
و اسماء [illegible] تعینات من الازل الی الابد [illegible]
وجود و علم و نور و شهود [illegible] بیان [illegible] عنقریب خواهد [illegible]
تعین دوم شد [illegible] مشتمل [illegible] بکمال ذاتی و اسمائی
[illegible] اجمالی [illegible] تفصیل است [illegible] دوم که از حیثیت
[illegible] تعین مرتبه الوهیت گردد یعنی در اینجا مرتبه الوهیت تعین [illegible]
اسمای الهی کلی است اگرچه دیگر مراتب هم [illegible]
الوهیت عبارت است از [illegible] اسماء و ذات و [illegible] ست و افعال [illegible]
[illegible] وجود [illegible] وجوب [illegible]
[illegible] ان اللوازم [illegible] حقیقت [illegible]

بین الوجوب والامکان [illegible] در انکه تعین ثانی متضمن هردو طرف است
وبینک وسط که ذو مواجهت دارد یکی طرف باطن که وحدت است و دیگری ظاهر
که کثرت است واین وحدت که در ضمن اوست از حیثیت سرایت واحدیت
در وی ظاهر وجود است که مرتبهٔ وجوب وجود درین طرف تعین یافته است
وطرف دیگری ظاهر که کثرت است [illegible] علم است که مرتبهٔ امکان درین تعین
ومرتبهٔ وجود [illegible] و نزد ایشان عبارت است از اسما الهی کلیه که هشت است
سبع یا هشت تا آنکه مذکور است در دایرهٔ ثانیه وامکان عبارت است
[illegible] که نیز هشت است عقل کل و نفس کل تا آخر که نیز در دایره
مذکور شد و وسط برزخ است میان وجوب وامکان که هر یک یا
فته است و آن حقیقت [illegible] است به لسان تمام حقائق عالم
[illegible] متضمن است لهذا انسان کامل جامع جمیع مراتب
[illegible] تنزلات وجود میشود و ازین جهت خلیفة الله گشته
و [illegible] صلوات [illegible] مشتمل حقایق وارواح واجسام تفصیل حقیقت
روح وجسم است [illegible] وار حقیقت وروح وجسم اجمال جمیع حقیقت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات وحدت است لیکن باعتبار مواجهت بطرف
[illegible] در طرف ظهور وروح آن وجسم آن علی الدوام نیز عبارت است
ازین رتبه به اعتبار مواجهت بطرف ظهور وهمه حقایق وارواح واجساد
[illegible] وغیر [illegible] واجساد تفصیل او بیند واو اجمال ایشانست داولاد
اصحاب او [illegible] خلاف عرش شرع و نا فلان نقش [illegible] فرع او
رضوان الله علیهم اجمعین [illegible] ایشان از رسول الله صلی الله
علیه وسلم نقش [illegible] مرتبهٔ وحدت را که نقش و صورت مرتبهٔ احدیت
است که اصیل او [illegible] وهمچنین نقل کردند فرع او را که مرتبهٔ واحدیت است
[illegible] از رسول علیه السلام علم ظاهر و باطن نقل کردند
[illegible] از آنکه طایفهٔ دوستان که طالب علم توحید بوده‌اند

رسول الله [illegible] نقیضه [illegible]
وحدت [illegible]
[illegible] اینها و همچنین [illegible]
[illegible] و غیر [illegible]
[illegible] و همه [illegible] تفصیل
[illegible] وجسم [illegible]
[illegible] عبارت است
از وحدت [illegible]
[illegible] مواجهت بطرف
ظهور [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] کل [illegible] ۱۲

و محبت قدم تحقیق و تجرید اند مشرب توحید علمی است که شناخته شده بود که
بغیر حق را وجود نیست و اشیا را هستی که نشان هو معانی حق و موحدان
طایفه هستند که نمی بینند غیر حق را وجود و نمی بینند اشیا را مگر مظاهر
و معانی حق و معنی تحقیق نزد ایشان شهود حق است در صورت اسما
و که اکوان اند پس محتجب نشود حقیقت از خلق و نه خلق از حق
و معنی تجرید نزد ایشان ازالهٔ ما سوی الله است [illegible] قلب و سیر [illegible]
روییت ظهور حق در کل هم از الفاظ که این طایفه ایشان را [illegible] و تحقیق
حاصل نشود و از کتب ایشان و فهم عبارت آن قاصر اند [illegible]
احتیاج بر زیادت ایضاح از حق فقیر التماس نمود که [illegible]
عبارات و توحید و مراتب وجودی باشد [illegible]
اسما و الهی کلی است و مراد از علم توحید آنچه بار کند
تعلیم باشد چه مراتب وجودی کلی مراتب [illegible] و جزوی [illegible] مشتمل
است که مراد مراتب جزوی باشد هم و از برای هر مرتبه دایره [illegible]
صورت هر مرتبه را بدین سبب معانی بمطابق صور محسوسات در معقولات
کتابی [illegible] یعنی معقولات را در صور محسوسات بنماید تا در غایت [illegible]
مدرک شود [illegible] در عالم ملک محسوسات [illegible] التماس ایشان
کرده و همه از استخاره با کشش آن مشغول شدم و این رساله را جام جهان
نما نام نهادم [illegible] بنا بر آنکه این رساله حقایق جهان را می نماید
و امید از حضرت بیچون چنان است که این رساله را از خطا و [illegible]
یعنی از لغزش نگه دارد انه علی ما یشاء قدیر و [illegible]
این رساله مشتمل است بر دو دایره و بر دو دایره مرتسم اند بر دو قوس
و خطی در وی که برزخ است بین القوسین [illegible] برزخ امر اول است
دایره اول در احدیت و واحدیت و وحدت [illegible] اعتبار [illegible] و علم [illegible]
[illegible] و تجلی و تعین اول و دایره دوم در [illegible] که وجوب [illegible]

خاص اوست وذلک هو علم که امکان از لوازم اوست و برزخیت ثانیه

ست که آن برزخ ست بین بحر الوجوب و بحر الامکان و لطیفین و تجلی ثانیه

به آنکه ایدک الله تعالی بیوزه که اول که هنوز حکم ظهور در بطون و واحدیت

در احدیت مندرج بود و هر دو در سطوت وحدت مندرج یعنی هیچ

حکم و اثر نبود و واحدیت اصلا بظهور نیامده بود نه در ضمن وحدیت

و نه در مرتبه خود هر دو در غلبه وقهر وحدت که در ضمن احدیت نیز یعنی

در مرتبه ذات مندرج و مختلط چه وحدت را درین مرتبه اصلا وجودیت

هم و نام نیست غیریت واسم ورسم ونعت ووصف وظهور وبطون

وحدت و وجوب وامکان منتفی بود بنا بر آنکه درین مرتبه

را که حق ... ت ولو با تعدد و ... این امور مستلزم کثرت اند

چه عینیت ... غیر انیت متصور نمیشود ولو با تعدد و تقید و نزد

ایشان اسم عبارت ست از ذات با صفت وجودی همچون علیم یا قدیر

یا عدمی همچون قدوس وسلام ورسم عبارت ست از اخلاق وصفات خلق

ونعت عبارت از صفت وجودی و وصف اعم از صفت وجودی

و عدمی و بعضی گفتند مراد از نعت آنکه موجب تمییز ذاتی باشد و وصف

آنکه موجب تمییز عرضی باشد و یا از نعت صفت راسخه و از وصف

صفت غیر راسخه و ظهور موجب کثرت ست و بطون بی ظهور متصور نمی

شود و همچنین کثرت و وحدت و وجوب وامکان و وجوب عبارت

از اسمای الهی کلی و امکان از اسمای کونی و نشان ظاهریت

و ... ولیت و آخریت حقیقی زیرا که مستلزم کثرت ست

چنانکه از بالا فهم ... شد خلوتخانه غیب هویت خواست که خود را

بر خود جلوه دهد ... غیب هویت نزد ایشان عبارت ست از مرتبه

اطلاق ... عما را تعین این مرتبه و خلوتخانه گفت بنا بر آنکه عما که

در خلوتخانه است را دخل نیست درین مرتبه هم غیر را الکنی الشی ...

نقطهٔ خلوتخانه مر عما ...
فقط غیب هویت مضاف ...
... اضافت بیانیه ...

کیف البس نیست و معنی ارادت نزد ایشان تجلی ذات است برای ایجاد
معدوم ... اول جلوه که کرد بصفت وحدت بود پس اول تعین که از
غیب هویت ظاهر گشت وحدت بود که اصل قابلیات است
یعنی حالت اجمالی البسیط که او لا بشرط شده است و او منشاء تمام قابلیات است
که حقایق اشیا اند ... و او در ظهور و بطون مساوی ... زیرا او برزخ است
جامع میان هر دو ولی در واسطه مرتبه ... با و توجه نبود ... ظهور
در وقت ابتداء عالم و بطون در وقت انتهای عالم و باعتبار آنکه
قابل ... استعداد ظهور و بطون نیز بود ... استعداد ... منقسم گشت
بالقوه ... احدیت و واحدیت را مظهر ... گردید ...
چه احدیت و واحدیت منتشئیین اند ... هذا الا ...
و استعدادی که در انتظار باشد میان ... و استعداد هر دو
طرف وحدت است پس احدیت و واحدیت از وحدت منتشئی
شدند باعتبار آنکه منظر است و اگر نه فی الحقیقة احدیت منشاء کل است
چنانکه محبیت و محبوبیت از محبت و عاشقیت و معشوقیت از عشق
باعتبار ... او ... یعنی وحدت هم هر دو طرف را اسم برزخ
هر دو اطلاق کرده ... زیرا که معنی برزخ حایل است و این ... است
اگر چه ... عین احدیت و واحدیت ... منتشئیین اند
یعنی احدیت باعتبار بطون و انتفا ... و تعین ... واحدیت ...
... ثابت ... و باین معنی اشارت کرده است بقول خویش ...
رادو اعتبار است ... چنانکه عالمیت و معلومیت و علم در مرتبه ذات زیرا
که آن حضرت عالم خود است و علم هم خود است اما چون نظر بر عالمیت و معلومیت
و علم میکنیم میگوییم که علم نسبت است بین العالم و المعلوم و احدیت و واحدیت
نیز بر آن قیاس میکن زیرا که وحدت را دو اعتبار است ذاتی یکی ...
... التعدد و النسب ... که از مواجهه ... طلب ... است

که ذات را باین اعتبار احد میگویند و یکی من حیث اثبات التعدد والنسب
که حاصل است از مواجهه بطرف ظهور که ذات را باین اعتبار واحد میگویند
لسبب وحدت باعتبار ذات خود حکم وسطیت دارد بین الاعتبارین چون وجود
آنکه عین طرفین بوده است باعتبار حیثیت انتفاء التعدد والنسب و ثبوت
آن و از برای تفهیم این مرتبه و استقرار در ذهن دایره انشاء کرده می
شود چنانکه می بینی

قوس الاحدية

الوجود
الشهود
النور
العلم

قوس الواحدية

الحقيقة المحمدية اي الكاينة التي تحقق بها صلى الله عليه وسلم وكان صلى الله
عليه واله وسلم صورتها حتى كانت نسبة عينه ومقامه فكان قاب قوسين
اي كان خط البرزخية الكبرى مقدار قوس الاحدية والواحدية به [illegible]
تميز احدهما عن الاخر او ادنى عند اتحاد ذينك القوسين يعني كمال قرب
نبي عليه السلام اين برزخ است يا ادنى هذا وان باطن اين برزخيت واين
مراد است باتحاد قوسين و اين دايره بوسط خطي كه حايل است در وسط او
منقوش كرده ميشود ديده دو قوس كه قوسي از آن مسمى باحديت و قوس ديگر
مسمى بواحديت و آن خط وسطاني كه برزخيت بينهما مسمى است باوحدت
و بقاب قوسين و باعتبار آنكه حامل تجلى اول است مسمى است بحقيقت
محمديه صلى الله عليه واله وسلم [illegible] چون او وحدت برزخ بود [illegible] احديه و واحديه
كه طرفين او بوده [illegible] دير او بخط وسطاني دايره كرده اند [illegible]

في وحدة الذات [illegible]
والصفات في علم الواحد و
[illegible]
الدال [illegible]

اي تجلي الذات وان باطن

ومعنى قاب قوسين اي قدر دو قوسين
والقاب و [illegible] العقد و القيد
عبارة عن المقدار وقال [illegible]
[illegible] قاب قوسين [illegible]
وهو قول سعيد بن جبير [illegible] والقوس
الذراع [illegible] كل شي [illegible] او ادنى اي اقرب [illegible]

و هر یک از احدیت و واحدیت بقوس تمثیل باعتبار اجمالی و تمیز ظاهری

واحدیت را تقسیم کرده میشود بچهار قسم و اعتبارات اربعه که وجود و علم و نور و

شهود است در اقسام اربعه قوس واحدیت اعتبار کرده شده یعنی در

مرتبه احدیت هیچ چیز را اصلا تمیز نبود چون حالت بسیط اجمالی بود اینجا به

اعتبار آنکه دران حالت شعور ذات من حیث الاسماء والصفات مجملا میشود

علم میگویند و باعتبار آنکه دران تلألؤ و ظهور وجود حقیقی میشود نور میگویند و به

اعتبار آنکه یافتن خود من حیث الاسماء والصفات مجملا میشود وجود میگویند

و باعتبار آنکه در حد و تفصیل ... الی الابد مجملا مشاهده میشود شهود میگویند

و این امور را اعتبارات ... گفت که درین مرتبه ... اعتبار اینهاست

دگرهایی در مرتبه واحدیت خواهد بود که مرتبه تفصیل است و بالفعل

چنانکه درین مرتبه شعور ذات من حیث الاسماء والصفات است ... مفصل

ذات مر ذات را از حیثیت توجه بباطن وحدت و آن را علم ذاتی میگویند

و ابتدا علم را بعضی تعین اول میگویند بخلاف صاحب فصوص و همچنین یافتن

خود بخود از حیثیت مذکور چنانکه قول مصنف در ما بعد اشعار میکند که گذشت

چنانکه وجدان و علم و حصه ور و نور که ذات را شیء لنفسها مجملا حاصل است

مفصلا نیز حاصل میشود و از جهت این معنی در اقسام اربعه قوس واحدیت

اعتبار کرده شد زیرا که حق سبحانه لم یزل بان تعین اول که وحدت است

بر خود تجلی کرده یعنی به تعین اول خود را متجلی گردانید آن علم است و خود منور

شد یعنی خود را ظاهر گردانید آن نور است و خود را دریافت و آن وجود است

و با خود بی خودش حضوری بود و آن شهود است و تعرض علم نکرد بنابر عدم

طالب چنانکه بالا گذشت ... توهم تقدم حصول و استتار و فقدان و غیبت

یعنی توهم کنند که اولا بر خود متجلی نبود بعد از آن شد و نیز توهم کنند

که اولا مستتر بود بعد از آن متجلی شد و نا یافت بود بعد از آن یافت

شد و غایب بود بعد از آن حاضر شد بلکه اینها حاصل است ازین قبیل

من الازل الی الابد حصر است زیرا که از مراتب ازلیه است نه از مراتب

ای کل واحد من الاحوال الاربعة

گوینه حادثه و این یافت که وجود مطلق و مبدأ اوست ذات من حیث
الاسماء والصفات که علم است و مبدأ کنندگی که تلون ذات است
و شهود که با وجود یکی خودش حضرتست که کثرت اعتباری اند از آنکه
در مرتبه تعین حاصل اند و در قوس واحدیت که جای کثرت است
ثبت کردن آنها است از قوس احدیت لذا بدان که این اعتبارات
در حضرت از یکدیگر ممتاز نیستند بلکه عین یکدیگرند و این تجلی
اول متضمن کمال ذاتی و اسمائی بطریق اجمال و کلی است نه بر طریق
جزئی و تفصیل تماما موقوف است بر تمیز حقایق بعضها عن بعض چنانچه
بیان کرده میشود و بحکم غلبه وحدت که مرتبه اجمال الاجمال است
تمیز حقایق در آن حضرت کما ینبغی نیست و غناء مطلق لازم کمال ذاتی
اوست و معنی غناء مطلق آن است که هرچه در صدد تفصیل است از ازل
الی الابد اولا و آخرا مشاهده است مشهود اکلیا و او بدان مشهود کلی مستغنی
از آن تفصیل است بنابر آنکه آنچه در صدد تفصیل بیان شهود حاصل است
اگرچه بر وجه اجمال بود پس از اینجا مطلوب به کمال اسمائی باشد یعنی در مرتبه
وحدت اعتبار اسما نبود و در این مرتبه کمال آن اسما مطلوب است چه چون
توجه بظهور مجدد لی بالظهور اصلا قرار نگیرد و لهذا بعد فناء عالم باز شروع
در ظهور خواهد کرد ابد الآباد کما بدأنا اول خلق نعیده و این کمال مشروط
بر عالم است تفصیله و مشروط است بر آدم علیه السلام اجمالا لا بعد تفصیل
یعنی این کمال کما هی حاصل شود که عالم بتفصیل باید همچون عالم مجردات
و عالم ارواح و عالم مثال و عالم طبایع و عالم عناصر و عالم نباتات
و حیوانات و انسان و این تفصیل تمامه در آدم اجمالا یافته است
و تمام حقایق کلی و جزئی را شامل است و لهذا در انسان کامل همه حقایق
الهی و کیانی ظاهر میشود و متخلق باینها میگردد و حق را در همه موجودات
می شناسد بخلاف ملائکه و عقول و لهذا عز اسمه آدم را سجده فرمود
حق و لذا مرتبه جامعی آنها تحت و نیز ذات من حیث الالوهیه

اجمل

دیگر نباشد

و اصفات مقتضی آن بود که چنانچه در مرتبه وحدت خود بر خود جلوه کرد
بجمیع مفصلات نیز جلوه کند و این جلوه بکمال جلا است زیرا که تفصیل
چنانچه وجدان و حضور و لوازم که ذات را بنفسها مجملاً حاصل است
مفصلاً نیز حاصل گردد یعنی در مرتبه وحدت یافتن ذات من
حیث الاسماء و الصفات حضور ذات من حیث المذکور که شهود و
کمال است و از لوازم حضور ذات چنانچه مجملاً حاصل است مفصلاً نیز حاصل شود
و مفصلاً حاصل شود و تمیز حقائق بعضها عن بعض و ثبوت حکم غیریت
ولو بنسبة ما یعنی حکم غیریت باعتبار ما که اعتبار ظهور است چه آنچه ظاهر است
همان است که باطن بود لیکن ظاهر فی الحقیقة عین باطن است و در آن حضرت
تمیز و غیریت در اراده نیست یعنی در حضرت وحدت تمیز حقایق و تغایر
هر یک با مطلق اراده نیست پس کمال مذکور که مطلوب است متوقف شد
بر تعین و تجلی دیگر پس به تعین دیگر تجلی کرد و این تجلی دیگر از تجلی
یعنی حق بر طریق نفس رحمانی یعنی همچو نفسی برانگیخته از باطن
شخصی متنفس ظاهر گشت که باعث انبثاث جمیع حقائق الهی و کیانی
و روحانی از یکدیگر ممتاز شدند و مراد از حقایق الهی اسماء
الهی کلی است همچون بدیع و باعث تا آخر و نیز درین مرتبه صور معقوله
ممتاز گشتند که آن صور معقوله از حیثیتی که عین ذات متجلی است بتعین
خاص و نسبت معینه مسمی است باعیان ثابته و مراد از حقایق کیانی
اسماء کیانی است همچون عقل کل و نفس کل تا آخر که بعد ازین بیان خواهد شد
و حقایق انسانی مرتبه جامع که بیشتر بیان خواهد یافت و کون نزد
ایشان عبارت است از وجود عالم از حیثیت عالم نه از حیثیت حق و جمیع
آنچه در صدد تفصیل است به تجلی ثانی پدید آمد بر ترتیب یعنی هر یک
ازین ترتیب از اسماء الهی و کونی ما فوق مربی ما تحت خود است و هر یک ما تحت
مجلی ما فوق است چنانچه آخر بیان کرده خواهد شد و آن نفس بطریق
دبری ابر رقیق که از غایت فرحی آفتاب را پوشاند آفتاب حیث

را اند کی بظهور خود بوده یعنی نفس رحمانی مرتبهٔ احدیت را اند کی می شناسند

خلاف مرتبهٔ کون که نوشته که در ان بجدی رسیده که ذات حضرت با طن نداشت

که از نبی صلی الله علیه و سلم سوال کردند که این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق

قال فی عماء ما فوقه هواء و ما تحته هواء اشارت بامن مرتبه ست

عن ابی رزین قال قلت یا رسول الله این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق قال کان

فی عماء ما تحته هواء و ما فوقه هواء و کان عرشه علی الماء رواه الترمذی

و چون قاعده چنان ست که ظاهر ابر بر فوق و تحت هوایی باشد ان

هوا را نفی کرد فی قول علیه السلام ما فوقه هواء و ما تحته هواء تا سایل از عماء

ابر ظاهر فهم نکند زیرا که این مرتبه را عما از جهت ان میگویند که افتاب وجود

حقیقی را اندکی بظهور خود مخفی میگردانند و این مرتبه را التعین و تجلی ثانی

و مرتبه الوهیت گویند [illegible] بنا بر انکه جامع جمیع اسماء ذات و صفات

افعال ست و اسم الله زیرا که جامع برای جمیع اسماء ست و ذات [illegible]

زیرا که حیوة کل ازین فایض ست بنا بر انکه درین مرتبه اسماء صفات

اند و از جمله ان صفات حیات ست و عما گویند زیرا که [illegible] ابر رقیق ست

چنانچه بالا گذشت و چون ثانی مرتبه وجود ست همچون ب که ثانی

حروف هجا و حساب ابجد ست حرف بی نیز مشهور میگویند و در شبی

این مسطورات صادر میشد در خواب دیده شد شخصی از کاملی و [illegible]

میگوید که اگر نه حرف ب بودی خلق حق را عیان دیدی یعنی اگر

نبودی تعین ثانی که سبب وصول حق ست یعنی واسطه و حجاب حق را خلق

در مرتبه وحدت عیان می دید زیرا که واسطه و حجاب مرتفع شد اما خلق

در مرتبه احدیت عیان دیدن محال ست زیرا که در ان مرتبه اصلا تعین

نیست و معنی حرف ب پیش اهل [illegible] سبب ست و سبب حجاب ست

مرسبب را [illegible] زیرا که واسطه ست در وصول مسبب چنانکه دنیا

حجاب ست مر اهل خویش را و صنعت حجاب ست مر صانع خویش را

زیرا که هر یکی واسطه وصول اند [illegible] گرچه بر وجه دیگر معرفت او ست

اوست شرح زیراکه با و میرسانند م و بعضی دیگر گفته اند با با و ظهر الوجود و با لنقطة

تمیز العابد عن المعبود شرح معنی این قول مصنف بیان کرده گفته م می شاید که

مراد از ب وجود حقیقی باشد باین معنی که تالی مرتبهٔ وجود است و مظهر وجود

است یعنی وجود بدو ظاهر شده باشد و می شاید که مراد ازین وجود در

قوله بالباء ظهر الوجود موجودات باشند باین معنی که موجودات با شرح

بحرف ب موجود گشتند شرح یعنی احتمال دارد که مراد از ب در قوله بالباء ظهر

الوجود تالی مرتبهٔ وجود باشد که تعین ثانی است و این معنی مصطلح ایشان

است زیراکه ب نزد ایشان عبارت است از تالی مرتبهٔ وجود مراد از وجود

موجودات خارجیه باشد زیراکه هر یک مذکور بمرتبهٔ ثانی در ظهور آمدند و

شاید که مراد از نقطه وحدت باشد وحدت را بنقطه تشبیه کرد بنا برانکه

چنانکه نقطه مرکز دایره است همچنان وحدت منشأ دایرهٔ کثرت است

زیراکه باین مرتبه متمیز شد عابد که خلق است از ذات که معبود است زیراکه

باین مرتبه ظهور و بطون ناشی شد که حق و خلق است م و چون این تعین

و تجلی ثانی تفصیلی و ظهوری از تعین اول بود لاجرم العبودیت او ظاهر شد

چنانچه او مشتمل است بر احدیت و واحدیت و برزخیت این نیز مشتمل

است بر وحدت و کثرت و برزخی فاصل و جامع بینهما که وحدتش را الله و

وجود میگویند شرح بنا برانکه اعتبار وجود که در مرتبهٔ وحدت بود درین مرتبه

ظاهر گشت م که وجوب وصف خاص اوست شرح و بوجوب اسمائی الهی کلی را که نیز

که بیست و هشت اند بدیع و باعث تا آخر آنچه مذکور است در دایرهٔ ثانی و کثرتش

را شرح یعنی کثرتی که در ضمن اوست م ظاهر علم [illegible] من حیث تعلقه به

حقایق الکونیه شرح زیراکه اعتبار علم که در مرتبهٔ وحدت بود درین مرتبه

ظاهر شده اند و اسماء کلی کونی که بیست و هشت اند همه درین مرتبه ظاهر

شده اند که امکان از لوازم اوست م که امکان اسماء کونی را میگویند

که آن نیز بیست و هشت اسم است عقل کل و نفس کل و طبیعت کل تا آخر آنچه

مطلق م

در احتمال است

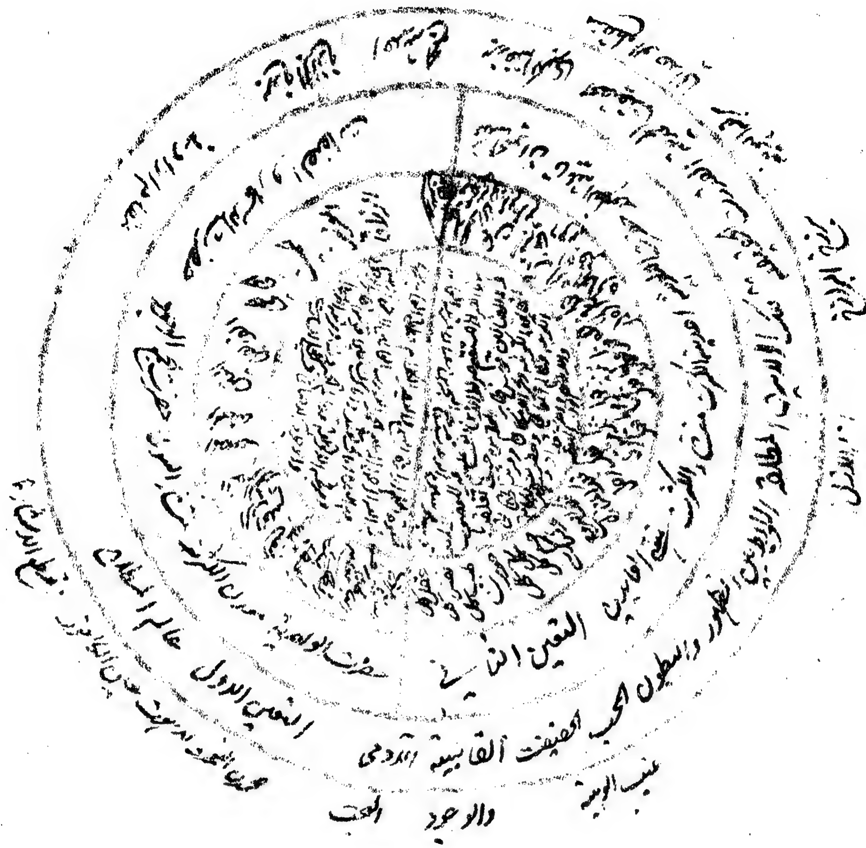
با شرح

و منشأ او م

بود

یعنی وحدتی که در ضمن اوست م

مذکور است در دایره ثانی و در بین ظاهر وجود را که درین مرتبه ثانی صورت احدیت
وحدانی است حقیقی از سرایت احدیت در وی و کثرتی است نسبی از سریان
واحدیت در وی که آن وحدتش باطن ظاهر وجود است که شامل شیون کلی و
اعتبارات اصلیه است و آن کثرت نسبیش منشأ اسما و صفات است
و این ظاهر علم را که درین مرتبه دوم صورت واحدیت است کثرتی است حقیقی
از سرایت واحدیت در وی و وحدتی نسبی از اثر احدیت در وی و
که آن کثرت حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کونی میخوانند و این وحدت
نسبی را حضرت ارتسام و عالم معانی میگویند و بحر امکان که نون در قرآن
کنایه از وست و اشارت بدوست همچنین ظاهر وجود که در مرتبه دوم است
در دو مرتبه وحدت و احدیت سرایت کرده است لیکن حضرت احدیت را
غلبه ایست و صورت احدیت است لاجرم از سرایت احدیت در وی وحدت
حقیقی باشد و از سرایت واحدیت در وی کثرت نسبی خلاف ظاهر علم
درین مرتبه که در وی غلبه واحدیت است و صورت اوست لیکن کثرت حقیقی با
از سرایت واحدیت در وی و وحدت نسبی از وجود اثر احدیت
در وی نه سرایت وی و وحدت آن ظاهر وجود که وحدت حقیقی
باطن ظاهر وجود است و شامل شیون کلی و اعتبارات اصلیه است که در مرتبه
وحدت حقیقی بود و از نیها در وی مندرج اند کثرت نسبی آن ظاهر وجود
مبدا اسما و صفات است که اشیا از وی ظاهر شده اند و کثرت حقیقی
را اعیان ممکنات و حقایق کونیه میخوانند بنا بر آنکه منشا و محل
ممکنات و حقایق کونیه خارجیه است و وحدت نسبی را
حضرت ارتسام و عالم معانی میگویند بنا بر آنکه ارتسام اعیان ثابته
درین مرتبه است و اعیان ثابته حقایق اشیا اند و بحر امکان بنا بر آنکه
منشأ اسما کونی و محل اینهاست و در قرآن اشارت باین است بنا بر
مرتبه ظاهر وجود بحر نحویست و حقایق کونی همچون ماهیاتست
صورت گرفته اند برزخ که میان ظاهر وجود و ظاهر علم است حقیقت




الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين
عالم الجبروت ومرتبة الاسماء
معدن الكثرت منشاء السوى حضرت الجمع والوجود وحضرت الالوهية
التعين الاول عالم المطلق
مجهول النعت عين الكائنات

حقیقت الف ثانی ست یعنی حقیقت آدم علیه السلام و مقام او [illegible]

برزخ کبری یعنی حقیقت محمد صلی الله علیه وسلم و مقام او ست و از برای تحقیق

این مرتبه دایره دیگر اشکال شود چنانکه می بینی [illegible] الا التعین

اللاتعین ازل الازل غیب الغیوب الوجود البحت مجهول النعت

عین الکافور ذات ساذج منقطع الوجدانی قطع الاشارات

غیب الهویت عین المطلق ذات [illegible] مرتبه الهویت

این [illegible] ست [illegible] اما لا التعین به واسطه

ذات درین مرتبه هیچ تعین ندارد نه اسمایی و نه افعالی و ازل الازال

بنا بر آنکه منتهی همه مراتب قدیمه ازلیت است هیچ مرتبه ازو بالا نیست و غیب

الغیوب بنا بر آنکه این مرتبه بالا و همه مراتب عقول است تا مرتبه شهادت

که اینجا از حس غایب اند و وجود بحت بنا بر آنکه محض وجود ذات است

نه باآنکه وجود حق جوهر و عین ذات است و معنی بحت خالص است ... درین مرتبه

ذات خالص است از اسم و رسم و نعت و وصف و مجهول النعت بنا بر آنکه

نعت نزد ایشان عبارت است از وصف ثبوتی او ... مرتبه ... اصلا

ثبوت نیست و عین کافور بنا بر آنکه چنانچه در کافور بسبب سردی ... و دیگر

را اصلا تحقق نیست و هرچه در و بخند صفت او گیرد و همچنان ... مرتبه

ایضا چنانچه بغایت سرد کافور نتوان رسید همچنان بغایت ... این مرتبه نیز

نتوان رسید ذات ساذج بنا بر آنکه درین مرتبه با ذات ... نیز ...

ساذج معرا و مجرد است و منقطع الوجدانی بنا بر آنکه درین مرتبه ...

وجدانی نیست نه ذاتی و نه صفاتی و لفظ منقطع در هر دو محل بفتح طاء

اسم مکان و وجدانی نسبت بوجدان است و منقطع الاشارات بنا بر آنکه

درین مرتبه اصلا تمیز نیست تا قابل اشارت باشد و غیبه ... مرتبه بنا بر آنکه

هویت نزد ایشان عبارت است مرتبه ذات بحت است و درین مرتبه ذات

غیب است اصلا شعور با و نیست و عین المطلق بنا بر آنکه درین مرتبه ...

مطلق است چنانچه تمیز اطلاق نیست بخلاف مراتب دیگر که درین جا متعلق

مضاف است و ذات بلا اعتبار بنا بر آنکه درین مرتبه ذات ... اعتبار

و التقیید نیست و مرتبه الهویت ای الذات ... نسبت بهویت و هو

اشارت بذات است و ... [illegible] مبالغه است یعنی ذاتی که کامل است

درین مرتبه اصلا با او غیر نیست ... التعین الاول العلم المطلق ...

الوحدة الحقیقیة ... القابلیة المطلقة التجلی الاول ...

والبطون الحقیقة المحمدیة المحبة الحقیقیة قابلیة الاولی ...

برزخ البرازخ ... احدیت الجمع ... اسماء ذات درین مرتبه

منتها

در مرتبه وحدت است تعین اول ظاهر است [illegible] علم مطلق و وجود مطلق بنابر آنکه
مشهور ذات و یافت ذات باعتبار اسما در این مرتبه مطلق و مجمل است [illegible]
مراتب دیگر که در منشأ ترکیبیه تقیید یافته است و وحدت حقیقی بنابر آنکه این اسم
باعتبار نفس تعین اول است یعنی ذات و وحدت که نسبت [illegible] دو طرف
متساوی است بخلاف وحدت باعتبار [illegible] ظهور بالبطون که در و
شایبه ظهور بطون است و فلک الولایة المطلقة بنابر آنکه این مرتبه
دائرست هر ولایت مطلقه که هیچ مرتبه ولایت فوق او نیست بخلاف
مراتب [illegible] مراتب [illegible] انبیا [illegible] اینها مراتب ولایت مرفوع
اند و [illegible] ولایت نزد ایشان قیام عبد است بحق نیز در فنا در ذات خویش
و ولایت مطلقه ولایت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و ولایت خاتم الاولیا
نسبت بشانیست [illegible] و التعین الاول بنابر آنکه ظهور اول است و البرزخ بین الظهور
والبطون [illegible] ذکر او [illegible] الاکثرت و الحقیقة المحمدیة بیان او [illegible] محمدیه
[illegible] بنابر آنکه در این مرتبه حب حقیقی که باو اشارت است کنت کنزا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف و کنزا مخفیا نزد ایشان
[illegible] است [illegible] احدیت مکنون است در غیب و آن باطن ترین
همه باطنها است و شاید که مراد حب ظهور توجه باشد بجانب خلق و قابلیت
اول بنابر آنکه هیولی [illegible] مبدا و همه قابلیات است و مقام او ادنی و او ادنی
و ایشان عبارت است از احدیت عین جمع ذاتیه که [illegible] تعبیر واقع است
بقوله تعالی او ادنی زیرا که در این مرتبه [illegible] مرتفع است نیز و اثنینیه اعتباریه
[illegible] محض و طمس کلی [illegible] رسوم و برزخ البرازخ برزخیة الکبری بنابر آنکه
حائل است میان حق [illegible] برزخ و احدیت الجمع بنابر آنکه احدیت الجمع عبارت
است از اعتبار ذات من حیث هی بی اعتبار [illegible] صفات و اثبات
آن [illegible] حقیقتی که مندرج شود در آن نسبت خود را و احدیت و تعین اول
[illegible] ظهور شامل [illegible] و احدیت [illegible] التعین الثانی
[illegible] الکثرت منشاء السوی حضرت [illegible] و [illegible] حضرت الا[illegible]
[illegible] الصفات حضرت الالهیت [illegible] الکثرة حدیث الکثرت

و بعضی برازی همه رسوم به طلسمی دیده [illegible]

فلک الحیوة قابلیة الظهور منشأ الکثرت النفس الرحمانی منتهی العابدیة

اسما و ذات در مرتبه واحدیت اتحاد التعین ثانی ظاهریت و معدن الکثرت

بنابر آنکه منشأ الکثرت ست و منشأ السوی بنا بر آنکه وجود حق از ظاهریت

بصور ممکنات باعتبار ظهور او بصور ممکنات باسم سوی و غیری نامند و حضرت

الجمع و الوجود بنا بر آنکه عبارت ست از وحدت باعتبار طرف ظهور و آن باطن

این مرتبه ست و درین مرتبه یافتن ذات ست من حیث الاسماء و الصفات

و سبب معنی وجود نزد ایشان یافتن حق ست ذات خود را بذات خود و درین مرتبه

یافت مذکور ست زیرا که در مرتبه ذات احدیت یافت نیست و حضرت الاسماء و

والصفات و حضرت الالوهیة بنا بر آنکه این مرتبه شامل اسماء و صفات ست

والالوهیة عبارت ست از حضرت کلی اسماء و ذات و صفات و [illegible] بنا بر آنکه

متضمن ست اسماء الهی کلی را و قابلیة الکثرت بنا بر آنکه این [illegible] صور حقایق

اشیا ست و آن قابل کثرت وجودات خارجیه ست واحدیت الکثرت باعتبار

طرف ظهور باشد چنانچه احدیت الجمع فلک الحیوة بنا بر آنکه مدار [illegible]

بر آن مرتبه ست زیرا که متضمن حقایق عالم اجسام و ارواح ست یا

متضمن کرسی ست که [illegible] حیوة عالم ست [illegible] موقوف بر آن

قابلیة الظهور و منشأ الکثرت بنا بر آنکه متضمن حقایق عالم ست که منشأ

کثرت و قابلیة ظهور عالم ست و نفس رحمانی عین تجلی ثانی ست چنانکه بیت

بیان آن خواهد آمد و تجلی ثانی بکون [illegible] نفس رحمت عالم ست و منتهی

بنا بر آنکه متضمن مرتبه الوهیت ست که منتها [illegible] عبادت ست [illegible] مدلول

باعث باطن آخر ظاهر علیم محیط شکور عقل کل نفس کل طبیعت کل [illegible]

شکل کل جسم کل غنی الدهر مقدر [illegible] علیم [illegible] نور مصور محصی

کرسی فلک البروج فلک منازل فلک الزحل فلک مشتری معین قابض

حی [illegible] ممیت عزیز [illegible] مذل [illegible] فلک مریخ فلک الشمس

فلک زهره فلک عطارد فلک قمر کره اثیر کره هوا کره آب کره خاک مرتبه

[illegible] مرتبه نباتات [illegible] مرتبه حیوان مرتبه فلک [illegible]

انسان [illegible] مرتبه [illegible] که مرتبه [illegible] از سببیت [illegible]

جامع رفیع الدرجات

سیاق [illegible]

عبارت است از تعین استعداد خاص که قایم است بحق و بحیثیت ربیت و مربوبیت اسماء
کونی عبارت است از تعین استعداد خاص در حیثیت ربیت و مربوبیت حروف و اسما
و بهشت منازل ابرار و حقیقت [illegible] است از استعداد خاص
در یک اسم از اسماء الهی کلی باعتبار خصوصیت خود و [illegible] اسما کونیه و
یک از ربیت و مربوبیت حروف و [illegible] منازل باعتبار خصوصیت
هر یک سبب تعلق خاص شده و نیز باعث اولیت و تحقق [illegible]
که سبب آن تعلق هر یک از اسماء الهی هر یک از اسما کونی و حروف و [illegible]
میشود از حیث مربوبیت [illegible] استعداد خاص است از مرتبه قابلیت و استعداد
ابداعیت و ابتدا متوجه مرتبه عقل اول شده مسمی است بقلم و منظر ابداع
چه از دو [illegible] یافته است با مرکب بی سبق ماده و زمان و مثال و نیز متوجه مرتبه
شده [illegible] حرف الف که از و همه [illegible] حروف که اشارت [illegible] از حروف
در عالم علوی واقع است چه ذوات و حقایق حروف ملائکه [illegible]
[illegible] قوایم عرش اند و نیز متوجه بر ایجاد شیاطین که از [illegible]
[illegible] استعداد خاص است و [illegible] قابلیت [illegible]
[illegible] شد بر ایجاد [illegible] لوح محفوظ و باعث است [illegible] بر ایجاد
اشیا و [illegible] که نفخ میشود از و در صورت متکثرات [illegible]
بتبدیل مثال نفخ الله تعالی میشود در صورت که بخواهد و متوجه است از حروف
بر ایجاد با و در منازل [illegible] بالنفس کلی لوح محفوظ [illegible] اول موجود
انبعاثی و اول موجود کلی وجود یافته است [illegible] عقل اول است و او وجود یافته
از امر الهی و نیز او وجه خاص حق [illegible] وجه قابل وجود است
و [illegible] باطن [illegible] طبیعت کلی که [illegible] مسلط است زیرا [illegible]
قابلیت طبایع است و بر آنچه [illegible] از الف [illegible] عالم حصر در حقایق چهار
و [illegible] در حقایق چهار و اجتماع آن و نیز [illegible] است بر ایجاد [illegible]
[illegible] حروف و بر ایجاد [illegible] از منازل و [illegible] آخر [illegible] است بر خلق جوهر
با [illegible] هیولی قسم است که آخر مرتبت ظهور وجود [illegible] وجود [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible] [illegible] است تنزل یافته و در دو

[illegible]

[illegible] نقل من [illegible]

در بر صور اجسام و بر فلک ثوابت منسوبست به برج حوت است در عالم مرکبات و [illegible]
[illegible] درجات منازل از حروف و ایجاد دیگران از منازل در یابد که هریک از طبیعت
و بر حروف معقول وجود اند وجود عین منازل چنانچه عقل کل و نفس کل وارد
و اسم [illegible] متوجه است بر ایجاد شکل کل چنانچه طبیعت هیولی بان نسبت و از حروف بر
غین معجمه و از منازل بر [illegible] در یابد معنی شکل کل مقید است و مشکل آنکه مقید
[illegible] نیست خود در اشکال [illegible] بان شکل ظاهر شده است [illegible] ظاهر است
در [illegible] اصل عالم بر حضرت الهی را صورت آن است که مقید میشود ان صورت
الهی بان صورت اگر این صورت نبودی [illegible] الهی ظاهر نشدی پس
شکل کل شامل همه صورتهاست همچون فلک اطلس که شامل است آنچه
در فلک کواکب و منازل است و اسم حکیم متوجه است بر ایجاد جسم کل که
احدی قابلیات اجسام مختلفه است که در و اجتماع طبایع مختلفه از حکمت است
[illegible] ظا معجمه و بر منزل [illegible] در یابد جسم کل اول صور طبیعت کل است
که طبیعت حکم خویش در و اظهار کرده است یعنی حرارت و رطوبت و برودت
و یبوست را قبول کرده حق تعالی ظاهر گردانیده است در و صور همه
بر استعدادات مختلفه در هر صورت [illegible] است بر ایجاد [illegible]
که محیط اجسام است و بر حرف قاف و بر منزل ذراع در یابد که عرش [illegible]
جهت استدارت و کرویت محیط تمام عالم است و آنچه ظاهر عرش است [illegible]
[illegible] ات و لهذا حضرت نبی صلی الله علیه و سلم فرموده اند
السموات السبع و الارضون السبع مع الکرسی الا کحلقة فی فلاة و
فضل العرش علی الکرسی کفضل تلک الفلاة علی تلک الحلقة
[illegible] کرسی را که [illegible] عرش است [illegible] که در [illegible] این است
تشبیه کرده اند [illegible] حلقه است و همچنین تشبیه کرده اند سموات
سبع که در کرسی [illegible] زمین های سبع را در جوف فلک [illegible]
است کحلقة ملقاة [illegible] لم الا [illegible] است از حیثیت احاطه و اسم
[illegible] است بر ایجاد [illegible] جسم [illegible] و حرف کاف و منزل نثره و اسم
غنی الدهر متوجه است بر ایجاد [illegible] که فلک البروج است

زالیعقان و استقامت او باسم دیر است و لهذا الف اضافت بدو کرد و متوجه
است برای ایجاد حرف جیم و منزل عرفه و اسم مقتدر متوجه است برای ایجاد فلک زحل
و جبهات و نقطه بر صور کواکب در مقعر این فلک دموجودات او را و ما چندند و کف
جنتم و متوجه برای ایجاد حرف شین معجمه و منزل جهاد است و منازل بیست
و هشت اند بنا بر آنکه نزد ایشان انبیا نیست ... بیست و هشت حروف
که نفس رحمانی اند نه عکس چنانچه مردمان ... میکنند یا بلکه ... بیکه
عرش و کرسی ورای فلک اطلس و فلک المنازل است و فوق اند است
بلکه نزد ایشان ... آسمان یکی کرسی است و این کرسی اعظم است و
عرش مستوی رحمانی است ... اسم رحمان و کرسی موضع القدمین که در حد کسب
و لا دو مشو و نزد حکیم فلک اطلس محیط کل است و فوق او هیچ نیست لا خلا و لا ملا
و منازل و بروج در فلک ثامن اند و در فلک اطلس اعتبار کرده اند و اسم رب
متوجه است برای ایجاد سماء اولی و کوکب آن که زحل است زیرا که با او هی
... طالع ابراهیم و کبیر او و بیت المعمور و سدرة المنتهی و خلیل علیه السلام
... یوم السبت و حرف یا که آخر حروف است و حرف ثاء از منازل و بیت
المعمور در این آسمان ... است کعبه چنانچه وارد است در خبر لو سقطت
منه حصاة لوقعت علی الکعبة و این بیت معمور دو در دارد در یکی آیند
در آن بیت ... هفتاد ... از ملک و عود نمیکنند بسوی او همیشه در وی
آیند از باب مشرقی زیرا که آن ... مظهر النور است و ... از باب
غربی که آن باب مستتر النور است پس ... میشوند در یافته نمیشوند کدام
جا ... قرار میگیرند و ... سدرة المنتهی و آن شجره الیست اوراق او
... اذان ... است و ثمره ... ثمرات میوه ها چون اهل سعادت
از این شجره ثمره بخورند دور شود از سینه ... غش و حقد است
... قاد و سبوح قدوس رب الملائکة الروح ... این شجره ... میشود
... آدم و ... سدرة المنتهی ... تحت آن شجره
نیست که از آن منفعه ما ... جبرائیل علیه السلام و ... آن شجره از ابات

محل استواء رحمن است

استواء

ازرا

ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر و اسم عليم متوجه است
براي ايجاد سماء ثاني و كوكب آن كه مشتري است زيرا كه داعي علما است و ملك
آن و يوم الخميس ... موسى عليه السلام و حرف ضاد معجمه و منزل صرفه و باين
اسم الهي وحي كرد حق تعالى امر آن سماء را از جمله آن امر هيئة قلوب
علماء بعلم و يقين و رفق و حلم و مكارم اخلاق و اسم قاهر متوجه است براي ايجاد سماء
ثالث و كوكب آن كه مريخ است ... در طبيعت او حرارت و خونريزي است و ملك آن
هارون عليه السلام و يوم الثلثا و حرف ل و منزل عوا و باين اسم الهي وحي
كرد حق تعالى امر آن سماء را و جمله آن امر اهراق دماء و حميات و هر علم
و سير از اسرار الهي كه ظاهر ميشود بر عارفان در يوم الثلثا از اين سماء ميرسيد
از روح هارون عليه السلام و اسم نور متوجه است براي ايجاد سماء چهارم و ملك
و آن قلب عالم و قلب سموات است و لهذا الشمس كرد الله تعالى او را مكان
عليا زيرا كه فوق او سه سماء است ... و براي ايجاد آفتاب زيرا كه ام كواكب است ...
... و يوم الاحد و حرف نون و منزل سماك اعزل و اين اسم الهي ... وحي
كرد اين سماء را در يوم الاحد و ساكن گردانيد در اين سماء قطب اوتاد
انسانيه را و آن ادريس عليه السلام است و اسم ... متوجه است براي ايجاد
سماء خامسه و ملك آن و كوكب آن كه زهره است زيرا كه تقويت اولاد
در ارحام و عشق صور جميله مستند باو ميشود و منزل غفر و حرف ر و يوم الجمعه ... يوسف عليه السلام
... و اسم محصي متوجه است براي ايجاد سماء سادسه و ملك آن و كوكب
آن عطارد است زيرا كه ... كتابت و اهل ديوان را نسبت باو ميكنند
و براي ايجاد يوم الاربعا ... عيسى عليه السلام و حرف طاء مهمله و منزل ...
... و اسم مبين متوجه است براي ايجاد سماء دنيا و ملك آن و كوكب آن
كه قمر است زيرا كه ... ميشود مقادير ازمنه و براي ايجاد يوم الاثنين
و آدم عليه السلام ... دال مهمله و منزل اكليل و اسم قابض متوجه است
براي ايجاد كره اثير ... ظاهر ميشود در آن از ذوات اذناب و ذوات ...
... قرون ... نيازك و ... و حرف تا و منزل ...
... اقطار از فوق ... و اسم ... متوجه است براي ايجاد كره
... حيوانات ... ميشود و براي ...

... صور ...

و ایجاد ملائکه و آنچه در میان کره ظاهر میشود از سحب و ثلج و بخار و رعد و برق
از او منجمه و منزل شوله و این ملک مسمی است برعد و محقق است از بهر اسم [illegible]
متوجه است برایجاد کره هوا و ملک آن زیرا که حق تعالی [illegible] از آب
حی را و آنچه ظاهر میشود در وی و حرف سین مهمله [illegible] و اسم [illegible]
متوجه است برایجاد کره ارض زیرا که مرجع اموات است و [illegible]
حیوانات و آنچه در وی ظاهر میشود و حرف صاد مهمله و منزل [illegible] و اسم [illegible]
است برایجاد معادن و حرف ظا معجمه و منزل سعد الذابح و اسم رزاق
متوجه است برایجاد نبات زیرا که از ارزاق حیوانات است و حرف ثا منقوطه
و منزل سعد بلع و ذبایه ارزاق بعضی معنوی است و بعضی حسی و مرزوق
بعضی معقول اند و بعضی محسوس و رزق هر مرزوق آنچه باعث بقای وی
او است باشد و اسم عدل متوجه است برایجاد حیوانات و حرف ذال
معجمه و منزل سعد السعود حق جل و علا فرموده است و ذللناها لهم فمنها
رکوبهم و منها یاکلون و نیز فرموده است و سخر لکم ما فی السموات و ما فی
الارض جمیعا منه و در حیوانات هم داخل اند و آنکه اسم عدل است در عالم
[illegible] حیوانات [illegible] و اسم قوی
متوجه است برایجاد ملائکه و بر حرف فا و بر منزل سعد الاخبیة قال الله
تعالی علیها ملائکة غلاظ شداد و قال یفعلون ما یؤمرون پس در ملائکه
قوت ظاهر شد با مداد اسم [illegible] و اسم لطیف متوجه [illegible]
برایجاد جن و بر منزل مقدم و الیه قال تعالی انه یریکم هو و قبیله
من حیث لا ترونهم پس [illegible] لطافت و شباهت
اشتقاق جن [illegible] اسم جن و این [illegible]
[illegible] میان ملائکه و بشر [illegible] و با بشر لطیفه [illegible]
[illegible] متوجه است برایجاد انسان و حرف [illegible] منزل مؤخر [illegible]
[illegible] جمع کرده [illegible] جسد آدم علیه السلام [illegible] پس گفت لما
[illegible] چون حق تعالی [illegible] انسان جمع کرد [illegible]

قال یا ابلیس ما منعک [illegible]
لما خلقت بیدی [illegible]

سعد [illegible]

قبله یراکم

[illegible] در گفته مرد بیا همگی حقایق عالم را متجلی شده او را در ضمن همه اسما و [illegible]
است جمیع صور الهیه و کونیه را و خود روح عالم شده و اصناف عالم [illegible] اعضا
جسم مرد بوده که متفارق شود و این انسان از عالم بمیرد عالم و معطل
باشد هر که حاصل شود مر عضو را زیرا که او روح عالم است و چون اسم جامع
قابل حضرتین بود مدارا [illegible] شد خلافت برای این انسان و تدبیر عالم
پس و اسم رفیع الدرجات مر او راست مرتبه جامعیه را که برزخ است میان اسما و [illegible]
الهی و اسمای کونی مستوجب است بر تمین مراتب ، فردی احوال مراتب [illegible]
مراتب زیرا که جمیع مراتب نسبت [illegible] و الفاظ وجود ندارد زیرا که عین هیچ
ندارد نسبی معلوم [illegible] که انسان قابل حضرتین باشد و این مرتبه جامع حضرتین زیرا که
انسان [illegible] از این مرتبه است و برای در حرف واو و در منزل رشاد و در یا بد
[illegible] را از اسما و مرتبه است که نسبت آن مرتبه مر اسمی دیگر را و برای هر صورت [illegible]
در عالم مرتبه الهیه که نسبت آن مرتبه مر صورت دیگر را و مر مراتب [illegible] الهی
و درجات عبارت از این مراتب است و بعضی از آن رفیع اند و بعضی ارفع خواه
الهی باشند خواه کونی الحاصل در باید که هر اسمی از اسما نسبت و مرتبت الهی مذکوره را روحانی
از ملک است که حافظ آن اسم میشود و قایم بآن و مربی [illegible] روحانیات را است صور
در نفس الرحمانی که مسمی است بحروف در مخارج نزدیک نفس و در خط نزدیک
رقم و این روحانیات را در عالم ارواح تسمیه [illegible] اسما این حروف میکنند و اینها
[illegible] اند در مخارج بر ترتیب ملک الهمزة ملک الهاء و ملک العین
ملک الحاء و ملک الغین ملک الخاء و ملک القاف ملک الکاف ملک الجیم ملک الشین
ملک الیاء و ملک الضاد و ملک اللام ملک النون ملک الراء و ملک الطاء و ملک الدال
ملک التاء و ملک الزاء و ملک [illegible] ملک [illegible] و ملک [illegible] و ملک الثاء و ملک الذال
ملک الفاء و ملک [illegible] و ملک

ملک الواو و این ملائکه ارواح این حروف اند
[illegible] اند در لفظ و در خط مر لفظ و رقم [illegible]
مثلا این ارواح [illegible] ذات خود [illegible] صور
[illegible] اند در خیال برای هر حرف از حروف
[illegible] که توهم کرده میشود بان [illegible]

و این حروف [illegible]
و این حروف [illegible]
[illegible] اند مر تسبیح [illegible]
تسبیح و تحمید و تهلیل [illegible]

نشاء
[illegible]
تبشیر
خواه

بالحق را او وصفات مفارق نمیشوند از وی بسماوات تسمیه میکنند لا یکرا فقد [illegible] سموات
و تعیین مراتب والارواح ملائکه اند که تعبیر میکنند چون قوسین نقطه [illegible] را
و تا تمیز کواکب با عینها ست در ذات خود [illegible] قاب قوسین الوجوب والامکان
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان الحقیقة الانسانیة البرزخ
الثانیه مرتبه العما ملتقی العالمین [illegible] اما بودن [illegible] قاب قوسین
الوجوب والامکان بدانکه وجوب عبارت است از اسماء الهی [illegible]
عبارت است از اسماء کیانی کلی کونی و این خط جامع هر دو است [illegible] البحرین
دریای وجوب و امکان [illegible] ملتقی است میان آن هر دو دریا و برزخ [illegible]
این خط میکنند [illegible] که هر دو بهم جمع نشوند و اما بودن حقیقت انسان بنا بر
آنکه این خط حقیقت آدم علیه السلام است اما برزخ ثانی و مرتبه العمائیه بنا بر
آنکه بالا گذشت و اما بودن ملتقی العالمین بنا بر آنکه در وی جمع شده است
عالم وجوب و امکان از اسماء الهی و کونی است مشترک بین الربوبیة
والعبودیة نوشته شد بر ذات خط بنا بر آنکه باطن این خط که اسماء الهی
کلی اند مرایای ظاهر این خط اند که اسماء کونی اند ظاهر وجود نوشته شد
در طرف باطن خط بنا بر آنکه این مرتبه که ظاهر وجود است باطن خط مذکور است
ظاهر علم نوشته شد در طرف ظاهر خط بنا بر آنکه این مرتبه که ظاهر علم است
ظاهر خط مذکور است مخصوص بالربوبیة یعنی باطن خط مخصوص العبودیة
یعنی ظاهر خط [illegible] ظاهر [illegible] وجود و بحر الوجود و [illegible] مرتبه
الالوهیة و عالم الجبروت و مرتبة الاسماء والصفات والحقائق الالهیة
والتجلی الثانی والمنبسط الاعلی اعیان الممکنات سبحان ذی العزة
[illegible] العظمة والکبریاء والجبروت [illegible] یعنی قوسین [illegible] باطن خط را
ظاهر الوجود می نامند بنا بر آنکه وجود در [illegible] منبسط [illegible] یافته است و بحر الوجود
مینامند بنا بر آنکه درین مرتبه وجود در غایت گسترش [illegible] حضرت الوجوب بنا بر آنکه
بالا گذشت و مرتبه الالوهیة بنا بر آنکه حضرت [illegible] عبارت است
از اسماء و ذات و صفات و افعال [illegible] محیط [illegible] مرتبه
الاسماء والصفات بنا بر آنکه [illegible] الحق [illegible] الالهیة بنا بر آنکه

ایضا [illegible]

دا. ه

و مرتبه عبودیت [illegible]

باخر

[illegible] علا اعیان

ثابته
حقایق الهیه عبارت است از اسماء الهی کلی که جهت وحدت حق یا از اعیان
و این قوس محیط اینها است اجمالاً و المنبسط الاعلی اعیان الممکنات بنابر
آنکه حق وسط گرفته است در این قوس بر اعیان ممکنات از حیثیت حقیقت
و سبحان ذی العزة و العظمة و الکبریاء و الجبروت بنابر آنکه این مرتبه عظمت
و کبریا و رفعت و صفات است و معنی جبروت صفات است [illegible] هو علم
[illegible] حقیقه بالحقایق الکونیه و بحر الامکان و مرتبة الحقایق الکونیة
و عالم المعانی و حضرت الارتسام و حضرت الاستعدادات و مهبط
الانوار [illegible] سبحان ذی الملک و الملکوت [illegible] هو خط برزخ در قوس
[illegible] هو [illegible] الامکان و مرتبة الحقایق الکونیة می نامند بنابر آنکه از [illegible]
[illegible] عالم المعانی و حضرت الارتسام و حضرت الاستعداد و بنابر
آنکه این مرتبه معانی و ارتسامات و استعدادات عالم لطیف و کثیف است
[illegible] مجردات و اجسام و مهبط الانوار الالهیة بنابر آنکه مظهر اسماء الهیه است
و سبحان ذی الملک و الملکوت بنابر آنکه در این مرتبه استعداد عالم ملک
و ملکوت یعنی ملائکه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم مالک یوم الدین در قوس [illegible] هو وجود نوشته شد بنابر آنکه معنی
حمد اظهار صفات است و این قوس مرتبه صفات است ایاک نعبد
و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم [illegible] الذین انعمت علیهم غیر
المغضوب [illegible] و لا الضالین در قوس [illegible] علم نوشته شد بنابر
[illegible] این قوس [illegible] که مخصوص اند بعبودیت و تسبیح
و تمجید دایره ثانی در [illegible] هو وجود و [illegible] هو علم و برزخ الثانی است
[illegible] هو وجود چنانچه بالا نوشته [illegible] از طرف باطن [illegible]
و [illegible] هو علم از طرف [illegible] او و برزخ از امر حایل که [illegible]
و [illegible] مستفیض است [illegible] از اسماء الهی و کونی و [illegible]
[illegible] علیه السلام و [illegible] العلیم [illegible] اسماء یاد [illegible] و تسبیح حق [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خلاف ملائکه [illegible] که عبادت [illegible]
تسبیح می کنند [illegible] اسماء [illegible] و این دایره [illegible]

منقوش کرده شد بدو قوسها بسبب خطی که در میان هر دو قوس است و عالم وجود به
گردد ... که شامل اسماء الهی کلی است و قوس دایره ظاهر هم که شامل اسماء الهیه
کونی است ... و خط و سطحی که درین مرتبه صورت پذیرفت اولی است ... و همچنین
اولی حقیقت و ماده اوست که حقیقت انسانی است چنانچه پیش ازین گفته شد
و چون قوس ظاهر وجود باعتبار کثرت نسبی ... و وحدت حقیقی مشتمل بر
اسماء الهی بود ... زیرا که شامل اسماء ... و کثرت است نه باعتبار ...
... و ... اسم الهی در روی ثبت کرده شد و چون حقیقت انسانی ...
قوس ظاهر هم باعتبار کثرت حقیقی ... باعتبار وحدت نسبی مشتمل ...
کونی بود زیرا که کثرت حقیقی الهی است که حقایق کونی از وحدت نسبی ...
و ... اسم کلی کونی در روی ثبت کرده شد و چون حقیقت انسانی ...
... بود و جامع لاجرم مظهر اسم جامع شد یعنی اسمی که جامع است
و ... الله اسم جامع است که شامل اسماء و صفات و افعال است
و این ... و ... اسم الهی و کونی از نفس رحمانی که عبارت ازین ...
... ظاهر گشته است و عبارت از عالم ما سوی الله و کاینات و موجودات
ظهور این حروف کونی است از نفس رحمانی ... یعنی عالم ما سوی الله و کاینات
و موجودات عبارت است از ظهور این حقایق کونی ... اند از نفس رحمانی
و آن از ... حقایق بحروف کرد بنا بر آنکه این حقایق
کونی از حقایق الهیه ... که حافظ اسماء الهی اند ... و
حروف اند و این حروف ... فظاهریت حق ...
ازین نفس است باین حروف یعنی ظاهر ... حق عبارت ازین نفس
است که ... است ... این حقایق کونی زیرا که ... کمال ظهور اند
... حروف یعنی حقایق ... ازین نفس ظاهر گشته ...
از ... نفس اند یعنی از غیب هویت که ... ذات ... ست ... پس اگر
... حقایق کونی ... این نفس رحمانی ... ظاهر ... حق
... اند باطن حق بوده است ... از روی ظاهر ... عین باطن بوده ...
... از روی حقیقت زیرا که ... ما احاطت مقصود

شود با یک وجود ست چون ظاهر گشت اسم ظاهر و باطن یافت و داو ...
نفس جمال ... الاان روی که باطن بوده ست اول ست چنانکه از ان ... ظاهر
ست ... و کثرتی که بحسب ظاهر ست قادح وحدت نیست ... یعنی کثرت ظاهر
موجب تکثر حق نمیشود بل وجود حق واحد ست اصلاً متغیر نمی شود و همه اینها که
همچون صفات ذاتیه حق نزد متکلمان هر یک صفت واحد ست و تعلقات وی ...
اشیا لا الی نهایت اند و در ذات ایشان هیچ تغیر و تبدیل نمی شود و تفصیل ان در رساله
... تحقیقه محمدی مبین شده ست چنانکه مثلا زید را سر ست و پای ست
... دست و چشم و جوارح و روح و قلب و نفس و عقل و حواس خمسه و قوای ظاهر
و باطنی که در حد و شمار نمی آید و مجموع زید ست و کثرت این مجموع موجب کثرت
زید نمی شود ... یعنی همچون زید که چندین اجزا دارد چنانچه سر و پا و غیر آن و این
کثرت اجزا موجب کثرت زید نمی شود و از حیثیتی که واحد ست متغیر نمی شود و اگر [illegible]
یک ز ... زید میشود و تمثیل بزید باعتبار تکثر چنانچه هر یک اجزا زید خارج
نیست همچنان حقایق گویا خارج نیستند از ذات حق بلکه در مرتبه ذات عین
اند نه باعتبار انکه حق کل ست و عالم اجزا ست تا بالضرور عالم از حق تغیر و نقصان
حق لازم آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه این نسبت همچون نسبتی ست
میان صفات ذات و صفات افعال نزد متکلمان و روح باصطلاح ایشان عبارت
ست از لطیفه انسانیه مجرده که نزد حکما ست مسمی ... قلب از جوهر
... از مجرد که متوسط میشود میان روح و ... از جوهر بخاری لطیف
... حامل قوه حیات و حس و حرکت ... ست که مسمی نزد حکیم بروح حیوانی
و نفس ... ست اماره و لوامه و مطمئنه ... این تجلی ثانی و حروف نفس
رحمانی ... یعنی حقایق ... که در نفس رحمانی ... گشته اند ... کذا ... ست
حق ست موجب ... حق نمیگردد و ذکر ...
مثل عقل کل و نفس کل ... بیت کل وجود ها که تمیز ... ست
... ها و ماده ... اجسام ... ست که ... و صور اجسام ... یافته ست ... و مثل عرش
و کرسی و افلاک ... و ارکان ... یعنی عناصر اربعه ... و مولدات ... یعنی ...
ثلاثه که معدن و ... ست و ... و انواع هر جنسی ... مثل ...

ولفظه و سبب ذاکر هو الست آن فرس [illegible] از اوامر الهی که در عهد و حیرتی آید
چنانچه [illegible] گفته شد که روح و قلب و نفس و عقل و حواس و قوای ظاهری و باطنی
بلکه حق مجموع آنها همه ست یعنی که گذشت [illegible] هر عضوی از اعضای او یا قوتی از
قوای ظاهری و باطنی او میگردد یا فرض میکند و میگوید که این نیست این سخن خطا
باشد [illegible] و خلاف واقع چرا که اعضا و قوای زید بی حصر اند پس چندین هزار
زید خواهد بود و این خلاف واقع است چرا که زید این مجموع است [illegible]
قوای و اجزا زید نیست علاحده علاحده تا فی الباب اگر او میگوید [illegible] ست
عضوی از اعضا هر جزوی از اجزا و قوتی از قوای زید نیست پس [illegible]
هر که عقل کل را و نفس کل را گوید که خداست و طبیعت کل و عرش و کرسی و [illegible]
و نجوم و کواکب و شمس را گوید چنانچه ابراهیم علیه السلام گفت در ابتدا او فی قوله
فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی و همچنین عباد را ملائکه و غیره که [illegible]
گوید خداست زندیق باشد اگرچه اینها در ان مرتبه عین او بودند چنانچه بالا گذشت
زیرا که مرتبه الوهیت منزه و مبرا از اینها ست بلکه اینها مظاهر و مجالی حق اند
و همچون معلومات حق که در مرتبه علم عین علم حق بودند قائم بحق و صفت حق بودند
و در این مرتبه نه عین علم اند و نه قائم بحق و چون سخن در ان است که این مجموع
شیء واحد است [illegible] یکی از این مجموع آن مجموع باشد [illegible] حق ولهذا
حق تعالی [illegible] هو الاول والآخر والظاهر والباطن
یعنی اوست اول [illegible] آخر [illegible] باطن بودن ظاهر همان است اگرچه [illegible]
مختلف نه انکه آخر و ظاهر این کثرت [illegible] اینها [illegible]
عالم خلقیات که باسم سوی الله و غیریت بروی اطلاق میکنند [illegible] عالم جبروت
[illegible] الصفات است بروی باسم سوائیت و غیریت اطلاق نمیکنند بلکه نه عین اند
نه غیر [illegible] عالم اللطیف یعنی عالم [illegible] ذات [illegible] ماده ندارند و آن
عالم [illegible] است یعنی نفوس ناطقه بشریه خواه تعلق [illegible] گرفته باشد خواه نه
العقول یعنی ملائکه کروبیه و نفوس [illegible] ملائکه سماویه و غیرهم
و عالم الکثیف یعنی [illegible] و آن عالم اجسام واجب است که آن از محیط [illegible]
سطح ظاهر عرش تا مرکز خاک [illegible] سطح کره [illegible] سطوط

در ان معنی کثیر و [illegible]

کرسی ربع ... از نقطه محیط آن کره برابر [illegible] باشد و این دو عالم به تمامها

[illegible] و کثیفه [illegible] حقیقت [illegible] و ماهیت [illegible] اعتبار وجود خارجی [illegible] دایره

[illegible] عالم مسطور است [illegible] صور خارجی چنانچه قول مصنف اشعار میکند بانکه در ما تحت

این بسیط و کثیف کوئی که در قوس [illegible] علم است کلیات عالم ارواح و اجساد و

[illegible] در این دایره [illegible] و جز این دایره اشارت است [illegible]

آن نفس رحمانی است و تفصیل مفردات عالم ارواح و اجسام تا انسان که جامع

کل [illegible] و سر حقیقت او [illegible] این [illegible] حروف نفس رحمانی است که در [illegible]

[illegible] است [illegible] یعنی دایره دوم اشارت است به تجلی و تعین ثانی ز نفس

رحمانی است و تفصیل مفردات عالم ارواح و اجسام تا انسان که جامع کل حقایق

الهی و کونی [illegible] و [illegible] حقایق کونی نفس رحمانی است و [illegible]

آن که در این دایره دوم [illegible] پس این دایره محیط است بر جمیع عوالم

لطیفه و کثیفه و جمیع عوالم در وی ثابت و هویدا [illegible] منشور

در قرآن [illegible] از این نفس رحمانی است و کتاب مسطور اشارت است

به ثبوت عوالم در وی [illegible] رق در لغت [illegible] که در وی نوشته شود پس [illegible]

[illegible] که در وی کتابت نوشته شود و معنی مسطور مکتوب است و [illegible]

نفس رحمانی و تعین ثانی است [illegible] و حقایق عالم [illegible]

کتاب مسطور است [illegible] صراط و میزان و جنت [illegible] همه در محیط این دایره

اند [illegible] صراط [illegible] که نهاده میشود [illegible] باریک تر از موی و تیزتر

از حدت سیف [illegible] اهل بهشت بعضی همچون برق خاطف

و بعضی [illegible] با سرعت و بعضی همچون اسب تازی و بعضی همچون پیاده و بعضی

همچون [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]

و میزان [illegible] نهاده و [illegible] راست [illegible]

و هر یک در محیط این دایره باشند چرا که در حدیث آمده است [illegible]

الجنة کرسی [illegible] سقفها عرش الرحمن [illegible] الانهار [illegible]

عرش و کرسی [illegible] و این هر دو در محیط این دایره است لاجرم ما

[illegible] در محیط [illegible] سقف الجنة عرش [illegible]

[illegible]

[illegible]

ارضی

بینهما

که نار تحت ارضین است

ششم

النار

عرش الرحمن وانها رکبت الارضین ازین حدیث معلوم میشود که زوج در زیر زمین
ست [illegible] مصنف [illegible] بهشت آسمان درهاست او نبوده بود لیس مخالف
حدیث باشد دریابد که مفهوم حدیث آنست که این زمان تحت ارضین است
و قول مصنف اشعار میکند که در آخرت [illegible] و عن عبادة بن الصامت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین کما
بین السماء والارض والفردوس اعلاها درجة منها تفجر انهار الجنة الاربعة ومن
فوقها یکون العرش فاذا سألتم الله فاسئلوه الفردوس رواه الترمذی
در سبع سموات که درکات و ادراج [illegible] خواهد بود که حد آن از مفعول [illegible]
[illegible] فلک منازل ست تا اسفل السافلین [illegible] مرکز زمین عن ابی هریرة
رضی الله قال بینما نبی الله صلی الله علیه وسلم جالس و اصحابه اذ اتی علیهم سحاب
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون ما هذا قالوا الله ورسوله اعلم
قال هذه العنان هذه روایا الارض یسوقها الله الی قوم لا یشکرونه ولا
یدعونه ثم قال هل تدرون ما فوقکم قالوا الله ورسوله اعلم قال فانها الرقیع سقف
محفوظ وموج مکفوف ثم قال هل تدرون ما بینکم وبینها قالوا الله ورسوله
اعلم قال بینکم وبینها خمسمائة عام ثم قال هل تدرون ما فوق ذلک قالوا
الله ورسوله اعلم قال سماءان بعد ما بینهما خمسمائة سنة ثم قال کذلک
حتی عد سبع سموات ما بین کل سمائین کما بین السماء والارض ثم قال هل
تدرون ما فوق ذلک قالوا الله ورسوله اعلم قال ان فوق ذلک العرش
بینه وبین السماء بعد ما بین السمائین ثم قال هل تدرون ما الذی تحتکم
قالوا الله ورسوله اعلم قال انها الارض قال هل تدرون ما تحت ذلک
قالوا الله ورسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخری بینهما مسیرة خمسمائة
سنة حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین مسیرة خمسمائة
سنة ثم قال والذی نفس محمد بیده لو انکم دلیتم بحبل الی الارض
السفلی لهبط علی الله ثم قرأ هو الاول والآخر والظاهر والباطن
وهو بکل شیء علیم رواه احمد والترمذی و در یکی [illegible] سمت [illegible]
[illegible] داشت کان [illegible] [illegible] معدودات عالم

حقیقی است ازین نسبت و ثبات اسماء کونی که در قوس تنالی این دایره است
چنانکه گفته شده بمکررات و مرات و این نسبت و ثبات اسماء الهی که اینها در
قوس ظاهر علم است کلیات عالم ارواح و اقطاب است و نیز هر یک دایره از
محیط بر جزئیات که محاط اوست و هر یک نیز محیط است بر ما دون خود و از جهت
محاط ما فوق خود است چنانچه احاطه عقل کل بر جمیع عقول و اعاده نفس
کلی بر جمیع نفوس با وجود آنکه نفس کل محاط عقل کل است و طبیعت کل محاط
نفس کل است و جوهر هبا و عرش محاط این جمیع و محیط کرسی و جمیع
اینهاست و هر یک اسماء الهی کونی که در قوس ظاهر علم است کلیات حقایق
عالم ارواح و اجسام اند و عبارت از وجه صور وجودات خارجی اینها
چه بعضی از اینها اصلا وجود خارجی ندارند همچون طبیعت کل و جوهر
هبا و چنانچه تصریح کرده است شیخ محیی الدین ابن عربی در فتوحات و هر یکی
از اینها همچون دایره است چنانچه دایره محیط است بر آنچه در محیط اوست همچنین
اینها محیط اند بر جزئیات که در ضمن اینهاست همچو عقل کل که صورت وجود خارجی
یافته است و آن نزد اکثر حکما عقل اول است محیط بر عقول یافته
و مفیض و مربی اینهاست و نفس کل که صورت وجود خارجی گرفته است محیط
بر جمیع نفوس یافته و مفیض و مربی اینهاست با این محاط عقل کل و استفاضه
و تربیت از وی یابد و علی هذه القیاس ترتیب
نسبت و ثبات اسم الهی
که در قوس ظاهر وجود ثابت اند همچنین اسماء کلیه الهی و هر یکی نیز دایره اسماء ۲
است محیط بر اجزاء خود و اجزاء که ما دون اوست چنانچه گفته شد در قوس
ظاهر علم یعنی هر یک اسم الهی که در قوس ظاهر وجود ثابت است حقیقی
و استعدادی کلی است که شامل است بر اجزاء و استعدادات که در ضمن او
و نیز بر اجزاء و استعدادات که در ضمن ما دون اوست [illegible] جمیع حقیقت
و استعداد کلی است که شامل است بر جمیع استعدادات جزئیه و نیز استعدادات
باطنیه و همچنین ثابت حقیقت و استعدادات کلی است که شامل است استعداد ملك
استعدادات باطنیه را و نیز استعدادات باطنیه را و علی هذا القیاس
و اجزوی در [illegible] کل خود متعین است از کلیات اسماء الهی [illegible]

اسماء الهی کونی وکلیات اسماء الهی در قوس ظاهر وجود وکلیات حقایق کونیه
در قوس ظاهر علم همچنان متعین یعنی هر یک از اسماء الهی و کونی که در قوس ظاهر
وجود و ظاهر علم اند متعین اند و نیز هر جزوی و استعدادی که در حیطه اشیاء
متعین اند و استعدادی غیر متناهی ست [illegible] که قوس ظاهر — استعدادات
وجود و ظاهر علم ست اسماء و تعینات الهی و کونی و کلیات و جزئیات بی
و حصر ظاهر گردد [illegible] چه استعدادات غیر متناهیه [illegible] هر اسم کلی الهی — کلی
مظهر بعینه اسم فاعل [illegible] اسم کلی کونی باشد و رب او و هر اسم کلی کونی
مظهر بعینه اسم [illegible] و اسم کلی الهی باشد و مربوب او همچنین هر
جزوی الهی مظهر و رب اسم جزئی و کونی باشد و آن اسم جزئی و کونی
مظهر و مربوب او مثلا بدایع استعدادی خاص ست که موجب ظهور
عقل کل ست و تربیت او و استعدادات برای مظهران و همچنین هر یک
از جزئیات و استعدادات بدیعه موجب ظهور و تربیت ست هر یک
جزئیات عقول را و آنچه به ابداع تعلق دارد [illegible] ابداع ایجاد شی
بغیر ماده و مثال چنانچه عقل اول ملکه [illegible] ست اگرچه ماده دارد
نزد [illegible] تجلی را [illegible] تربیت پس [illegible] مخلوق را تعلق با ابداع
و باعث [illegible] ست که موجب ظهور نفس کل ست و تربیت
او و او مستعد برای مظهران و همچنین هر یک از جزئیات و استعدادات
[illegible] که در ضمن [illegible] باعث اند که موجب ظهور و تربیت ست هر یک
جزئیات و استعدادات که در ضمن نفس کل ست و با جمله [illegible] — چهارم مصباح هفتم
ست از این اسم ست و [illegible] استعدادی خاص ست که موجب ظهور
[illegible] و هر یک از جزئیات و استعدادات تفصیله که در ضمن
[illegible] ست هر یک از استعدادات [illegible] و مرکب جمیع تجلیات
[illegible] ست و [illegible] بقیه اسماء الهی و کونی چنانچه تفصیل آن
[illegible] ذکر یافت و ظاهر وجود مظهر ظاهر علم باشد و ظاهر علم مظهر

و مربوب اوست زیراکه مرتبهٔ ظاهر وجود فوق مرتبهٔ ظاهر علم است و مرتبهٔ فوق
مرلی و موجد مرتبهٔ تحت است و مرتبهٔ تحت مظهر و منتج اوست و حقایق
الهی مربوط در ظهور بحقایق کونی و حقایق مشروط در وجود بحقایق الهی
و تمیز در وجود جانبین منوط بحقیقت برزخی انسانی و اما حقیقت
انسانی که عبارت است از برزخی که منشاء قوسین است و ظاهر و جامع
و احاطت بر جمیع حقایق الهی و کونی دارد بخلاف جمیع دیگر حقایق که
ایشان را آن احاطت نیست بلکه بغیر اسمی که رب ایشان است نمیدانند
و نه او را تسبیح و عبادت میکنند و انسان بحسب جمیع حقایق الهی و کونی
جمیع اسمای را میداند و تسبیح و عبادت میکند و آیهٔ علم آدم الاسماء کلها
دلالت بر جمعیت مذکور میکند چون نیک نظر کنی قوسین ظاهر وجود و ظاهر علم
باطن و ظاهر این حقیقت انسانی است که می بینی که جمیع حقایق کونی
و الهی در تحت اوست و جمیع اجزاء ملایکه و قوای روحانی اوست و او
بحسب جمعیت کلی مجموع است پس سجود ملایکه او را خضوع جزو است مر کل را
یعنی اسماء الهی بغیر اسماء کونی ظهور نمی یابند و اینها بغیر آنها وجود نمی
یابند و تمیز این هر دو بی حقیقت انسانی نمی باشد که برزخ است میان
آن هر دو و جامع آن هر دو است یکی بجانب بطون و دیگری را بجانب
ظهور و لهذا انسان حق را بجمیع اسماء شناخت و تسبیح و عبادت بهمه
اسماء کرد و لهذا گفت لو انهم وجدوا الله در شان او است بخلاف ملایکه که بغیر
اسمائی که ارباب ایشان است تسبیح و عبادت نمیکنند و حق را بغیر آن اسما
نمی شناسند و لهذا ابلیس جمیع اسماء را که در آدم علیه السلام ظهور یافت
غیر اسماء حق دانست و تجلی حق نیافت و آدم را سجده نکرد و کافر گشت
و در عقب هر یکی از شجره دارد تسبیح حق بغیر اسمی که رب اوست نمیکنند
و کافر نمیشوند پس سبب کفر ابلیس شیطنت بود باید که با آنچه علم نرسد تفویض
بحق باید کرد و ابلیس تفویض نکرد و ابا و استکبار نمود و فریاد انا خیر منه
بر آورد و بدان است که قوای روحانی که منشاء ملک است [illegible]

بجمعیت

حقیقت انسانی ست که نشأة ذات الهی بحیثیت جمیع خویش عالم ربست مرتبه
احدیت را و جمیع خویش مرتبه را و برزخ را و هر از آن چون نهتر میشود که کل محیط او
ست اما اجناس عالیه که امهات صفات حق اند مثل حیوة و علم و ارادت
و قدرة و سمع و بصر و کلام و حقایق انسان همه در برزخ ثانی انسانی ثابت
ست هر یکی بر یکی که مشتمل باشد بر یکی تمیز صفات منقسم میشود بدو قسم
یکی آنکه مراد از و نسبت محیط تام کلی و دیگر آنکه مراد احیط تام کلی نیست
اگرچه محیط ست بر اکثر اشیاء و قسم اول امهات صفات ست که مسمی
ست بائمه سبعه و اجناس عالیه بنا بر آن گفته که اینها فوق همه اجناس
اند از اسماء الهی و کونی و ارادت حق نزد ایشان عبارت ست از تجلی
حق برای ایجاد معدوم و سمع او عبارت ست از تجلی او بعلم خویش بر متعلقات
بحقیقت کلام ذاتی در مقام جمع الجمع و اعیانی در مقام جمع و تفصیل
ظاهر او باعیانه بطریق شهود و ابصار عبارت ست از تجلی حق و تعلق
علم او بحقایق بطریق شهود و کلام او عبارت ست از تجلی که حاصل ست
از تعلق و ارادت و قدرة برای اظهار آنچه در غیب ست و اعلام چنانکه
حق سبحانه و تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
معانی مذکوره در کتب ایشان مسطور ست اما معنی حیوة شاید تجلی حق
باشد که بآن حق تمیز باشد از غیر حی مانند سنگ و غیره و علم حق
شاید تجلی حق باشد که بآن ذات و عالم منکشف گردد و این صفات
اگرچه اصول اند غیر خود را و بنا بر آن امهات صفات نامیده شد لکن
بعضی مشروط اند به بعضی در حقیقت همچون علم که مشروط بحیوة ست
و قدرت بعلم و ارادت به هر سه و سمع باقی بهار مذکور و این معنی
اشتمال ست بر معانی بعضی از الظاهر کتب ایشان مسطور ست اما
آنکه برزخ که بین الواحدیت و الاحدیت ست باعتبار جامعیت او
مر تجلی اول را حقیقت محمدیه ست علیه السلام و این برزخ ثانی چنانچه
گفته شد صورت اوست یعنی برزخ اول باطن را آنکه نفس تجلی

عثم

مرتبهٔ احدیت است نه باعتبار رابطه ظاهریه و باطنیه حقیقت محمدی است چنانچه گذشت
و از حقیقت مخصوص است بصورت برزخ و برزخ صورت اوست هم و حقایق دیگر
کا فلان از انبیاء علیهم السلام در تعین برزخ ثانی ثابت است بلکه عین اوست
چنانچه حقیقت انسانی محمدی عین برزخ کبری است یعنی عین برزخ دهم است
و متصف بآن و این برزخیت کبری که اول قاب قوسین احدیت و واحدیت
است غایة معراج محمدیست علیه السلام و او ادنی اشارت است باتحاد قوسین احدیت
و واحدیت بواسطه التئام خط برزخی که سبب انقسام دایره بود بقوسین در
سطوت نور تجلی ذات و این برزخیت ثانی صغری که قاب قوسین ظاهر وجود
و ظاهر علم است غایة معراج انبیاء دیگر علیهم السلام و به نسبت بالیشان تمیز قوسین
ظاهر وجود و ظاهر علم متحد میگردد و تجلی ذاتی که بایشان مخصوص است عبارت
از ان اتحاد است بواسطه اختفاء برزخیت در سطوت ظهور نور تجلی ذات ولکن
تجلی غلبه یکی از امهات صفات است یعنی برزخیت کبری اول مرتبه تمیز قوسین
احدیت و واحدیت است بخلاف برزخیت ثانی که مرتبه ثانی تمیز مذکور است و این
برزخیت غایت معراج و شهود و وجدان محمد صلی الله علیه و سلم است قبل فنا فی الله
و چون تمیز دور شود و قوسین متحد گردند بواسطه سطوت تجلی ذات فنا فی الله
حاصل آید و او ادنی اشارت بآن است و برزخیت ثانی غایت معراج و وجدان
و شهود دیگر انبیاء علیهم السلام قبل از فنا اما بعد از فنا هر دو قوس متحد گردد
بسطوت نور تجلی ذات در ضمن یکی از امهات صفات و مقام او ادنی بنسبت
ایشان این است اما به نسبت محمد علیه السلام تجلی ذات در ضمن وحدت که فوق
همه مراتب است و لهذا آنحضرت افضل انبیاء و اولیا گشتند که حقایق ایشان
در برزخ ثانی ثابت است که اثر آن غلبه در کتب احکام و اذواق و مشارب
ایشان ظاهر است یعنی حقایق بعضی اسماء جمالیه اند و بعضی جلالیه و بعضی
مرکب ازین هر دو با غلبه یکی از آن و احکام و شرایع بحسب آن وارد شده اند
متضمن جلال بحر شرایع موسی علیه السلام که شاق است و متضمن جمال

نه بباطنیه حقیقت ازینه
وابسته د

برزخیت

گردد

جمله
همچون شرایع عیسی علیه السلام که در نهایت معقولیت بود و محمد صلی الله علیه و سلم
چون متصف بجمیع اسما بود بعضی احکام و شرایع مظهر جلال شد همچون حرب
و بعضی مظهر جمال همچون عفو از قصاص و بعضی جامع بین هر دو همچون کفارت
که من وجه عبادت است و من وجه عقوبت و همچنین از ورق و احوال که در
الشیاء وارد میشود و مظهر ذات الهی میباشند و متضمن آنها همچنانکه بحسب
بیان و ترتیب بحسب آن حقایق و متضمن آن میباشند و منحصر
درین دایره و استدارات غایت و نهایت ندارند زیراکه اسماء الهی را
نهایت نیست و همچنین منقطع هر اسم نهایت ندارد ما یعلم جنود ربک
الا هو قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی و لو جئنا بمثله مددا بهمین اختصار کردیم که وقت عزیز است و کار بسیار
بهتر ازین نیست که ترک قیل و قال و استغراق در حق است و صفات
حق ذاته ذاته صفاته صفاته افعاله افعاله درپیش است
تمام شد شرح جام جهان نما من تصنیف عالم ربانی و عارف صمدانی
مولوی عزالدین [illegible] قدس الله سره العزیز بتاریخ سوم ماه محرم الحرام
در مسجدی که متصل روضه متبرکه حافظ محمد سلیم صاحب قدس سره روز
عرس [illegible] حافظ صاحب مذکور این فقیر بتقریب همین روز [illegible]
در موضع [illegible] رفته بود بخط محمد ابراهیم ولد [illegible] ساکن [illegible]
دانشمندان [illegible] فقط



